

**Feasibility of the Generalization of the
"Not wasting Muslim blood" Rule to
Instances without Guarantee and Its
Effects; A comparative study of Imāmī
Jurisprudence, Shafi'i Jurisprudence,
and Islamic Penal Code**

Seyed Mohamad Mahdi Sadati^{1*}

1- Assistant Professor, Department of Criminal Law and
Criminology, Faculty of Law and Political Science,
University of Shiraz, Shiraz, Iran.

Received Date: 2024/04/16

Accepted Date: 2024/07/15

Abstract

In order to maximize the application of jurisprudential rules in criminal law, the rule of "Not wasting Muslim blood" has been generalized in the Islamic Penal Code of 2013 in the form of several articles, and at the same time, regarding the possibility of generalizing this rule to cases such as the testimony of women in intentional murder, the payment of the difference of *Diyeh* in the Revenge of the killer by the deceased's heirs, the *Diyeh* of the *Ahl-al-Dhimma*, the *Diyeh* of other victims in the assumption of the unity of the murderer and the multiplicity of the victims, etc. So far, nothing has been said.

Therefore, in the light of reviewing this rule, this article seeks to address the question that "What are the basics of generalizing this rule in Imamiye & Shafeyi jurisprudence and the Islamic Penal Code of 2013 in cases of lack of guarantee?"

The finding of the article is that the basis of the generalization of this rule are state-social duty to restore justice and ensure public rights, the application of the no-harm rule in the form of the welfare theory and the government's duty to compensate for damages through the rule of "Whoever has the sheep, he must pay the penalty". At the same time, the "Not wasting Muslim blood" rule can be seen as a reproduction of the "harmless" rule in criminal law. Also, the generalization of the rule on the basis of its context is not valid, and therefore, in the generalization of the rule to uncertain cases, must be relied on other rational bases.

As a result, the application of this rule is where no guarantee exists, but the customary-rational necessity of compensation and the responsibility of the government to maintain security and welfare is required that the blood of any citizen of the Islamic society should not be wasted regardless of religion, nationality and citizenship.

Keywords: "Not wasting Muslim blood" Rule, Guarantee, Imāmī Jurisprudence, Shafi'i Jurisprudence, Islamic Penal Code.

**امکان سنجی تعمیم قاعده «لایبطل» به مصادیق
فاقد ضمان و آثار آن؛ مطالعه تطبیقی فقه امامی،
فقه شافعی و قانون مجازات اسلامی**

سیدمحمد مهدی ساداتی^{۱*}

۱- استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز،
ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۱/۲۸

پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۴/۲۵

چکیده

در راستای کاربرد حداکثری قواعد فقهی در حقوق کیفری، قاعده «لایبطل» در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در قالب مواد متعدد، مورد تعمیم قرار گرفته و در عین حال، در خصوص امکان تعمیم این قاعده به مواردی مانند شهادت زنان در قتل عمد، پرداخت تفاضل دیه در قصاص مرد قاتل توسط اولیای دم زن، دیه اهل ذمه، دیه سایر مقتولین در فرض وحدت قاتل و تعدد مقتول و ... تاکنون سخنی به میان نیامده است؛ لذا این مقاله براساس روش توصیفی - تحلیلی در پرتو بازخوانی مجدد این قاعده، درصدد است بدین پرسش بپردازد که «مبنای تعمیم قاعده لایبطل در فقه امامیه، فقه شافعی و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در موارد فقدان ضمان چیست؟»

یافته مقاله آن است که مبنای تعمیم قاعده لایبطل وظیفه دولتی - اجتماعی احیای عدالت و تأمین حقوق عامه، کاربرد قاعده لایبطل در قالب تئوری رفاه، وظیفه دولت در جبران خسارت به واسطه قاعده «من علیه الغنم فعلیه الغرم» و قاعده الضرر یدفع بقدر الامکان است. در عین حال، قاعده لایبطل را می‌توان بازتولید قاعده «لاضرر» در حقوق کیفری دانست. همچنین تعمیم قاعده براساس منطوق آن به دلیل اصطیادی بودن در فقه امامیه و شافعی، حجیت نداشته و لذا در تعمیم قاعده به موارد غیرمتیقن، باید به مبنای عقلانی تمسک جست. عقلانیتی که در هر دو فقه امامیه و شافعی به‌عنوان مبنای استنباط احکام، شمرده می‌شود.

نتیجه آن که کاربرد اصلی این قاعده در جایی است که اصولاً ضمانی نمی‌تواند مطرح باشد؛ لیکن ضرورت عرفی - عقلی جبران خسارت از یک طرف و مسئولیت مطلق دولت در حفظ امنیت و رفاه از طرف دیگر، اقتضا دارد خون هیچ‌کدام از شهروندان جامعه اسلامی فارغ از دین، جنسیت و تابعیت هدر نرود.

واژگان کلیدی: قاعده «لایبطل»، ضمان، فقه امامی، فقه شافعی، قانون مجازات اسلامی.

مقدمه

عدالت ترمیمی اگرچه به‌عنوان رویکردی نوین در حمایت از حقوق بزه‌دیدگان مطرح شده (مارشال، ۲۰۲۰، ۱۰۱)، لکن این رویکرد، سابقه‌ای بس قدیمی در فقه امامیه داشته (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶ش، ۱/۲۰۵) و در جنایات به‌طور خاص، به‌صورت قاعده «هدر نرفتن خون مسلمان» تجلی یافته است؛ براساس این قاعده که در احکام السلطانیه نیز از آن بحث شده (حسینی طهرانی، ۱۴۲۱، ۲۱۳/۴)، حکومت اسلامی حافظ امنیت جانی تمامی شهروندان در برابر خطرات احتمالی بوده و در صورتی که به‌واسطه نبودن امنیت، هر جنایت عمدی یا غیرعمدی حادث گردد، حسب مورد در وهله نخست حاکم باید جانی را قصاص کرده یا دیه اخذ کند و در صورتی که بنا به دلایلی مانند فرار، مرگ یا ناشناس بودن جانی، قصاص یا اخذ دیه ممکن نباشد، این حاکم اسلامی است که بنا به مسئولیت مطلقش در قبال حفظ امنیت و احیای عدالت از یک‌طرف و از طرف دیگر بنا به قاعده لزوم احترام به خون مسلمان (عزیزالهی، ۱۴۰۰، ۱۳۴-۱۳۵)، باید نسبت به پرداخت دیه از بیت‌المال اقدام کند؛ لذا در فقه امامیه با اندیشه‌ای ورای دولت‌های رفاه در حکومت‌های لیبرال یا مردم‌سالار غربی روبرو هستیم (نیکنامی، ۱۳۹۶، ۴۴-۴۱).

قانون مجازات اسلامی نیز در راستای سیاست مقنن جهت استفاده حداکثری از آموزه‌های فقهی (ساداتی، ۱۳۹۸، ۷۵)، در چندین ماده از این قاعده استفاده کرده که برخی از این مواد، منطبق بر مفاد و نص قاعده نبوده، بلکه این قاعده براساس مبانی بنیادین‌تری، مورد تفسیر موسع قرار گرفته است. از جهت دیگر، تعمیم این قاعده نیز مورد اجماع فقها نیست (طوسی، ۱۳۸۷، ۶۵؛ طوسی، ۱۴۱۴، ۳۲۲؛ شهید ثانی، ۱۴۳۳، ۴، ۴۵۴؛ شهید ثانی، ۱۴۳۳، ۴، ۴۹۲؛ قورچی بیگی، ملکی، ۱۳۹۹، ۱۸۷)؛ لذا ضرورت این مطالعه از آن‌جا نشأت می‌گیرد که در مواردی هنوز مفاد قاعده لایبطل، اجرا نگردیده و بنابراین در صورت تکافوی مبانی تعمیم قاعده، باید قائل به تسری قاعده به موارد مذکور گردید. از این رو، پرسش اصلی این مقاله آن است که: (۱) مبانی اصولی - کلامی تعمیم قاعده لایبطل در فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ چیست؟ و (۲) چه مصادیقی می‌توان یافت که هنوز مشمول این تعمیم نشده‌اند؟ فرضیه مطرح نیز آن است که: «منطوق قاعده به‌دلیل اصطیادی بودن، قابل تعمیم به غیر موارد مستنبط از متن قاعده نیست، لیکن قاعده عدالت که مستلزم جبران خسارت بزه‌دیده توسط حاکم شرع

است و همین طور کاربست قاعده لاضرر و قاعده مَنْ عَلَيْهِ الْغَنَمُ فَعَلِيهِ الْغَرَمُ، مستلزم تعمیم قاعده است. «شهادت زنان در قتل عمد، کاربست قاعده نسبت به اهل ذمه، وحدت قتل و تعدد مقتول، پرداخت تفاضل دیه در قتل زن توسط مرد به صورت مطلق و عاری از هرگونه شرط، عدم شناسایی قاتل در جنایات مادون نفس، عدم تصمیم در مورد قصاص توسط اولیای دم، ضرب توسط افراد ناشناس و ... از مصادیقی است که هنوز مشمول تعمیم قاعده نشده‌اند. در عین حال، مقنن برخلاف قانون مجازات ۱۳۷۰، در جهت تعمیم قاعده، در خصوص موارد دیگری مانند اجبار قاتل به پرداخت فاضل دیه یا لزوم اخذ رضایت وی، بنابر قاعده لایبطل، حکم به اجبار قاتل داده است (احمری و کریمی، ۱۳۹۶، ۶۴-۶۲؛ فیض، ۱۴۰۲، ۳۲۴) فقهای شافعی و حنبلی نیز این نظر را پذیرفته‌اند. (ابن کثیر، ۱۴۲۰، ۷۳/۵؛ رازی، ۱۴۲۰، ۲۵۵/۵)

روش این مقاله در نیل به پرسش فوق، کیفی از نوع نظریه مبنایی است. نظریه مبنایی^۱، یعنی آنچه که به طور استقرایی^۲ از مطالعه یک پدیده به دست می‌آید و نمایان‌گر آن پدیده است. به عبارت دیگر، باید آن را از طریق گردآوری منظم اطلاعات و تجزیه و تحلیل داده‌هایی که از آن پدیده نشأت گرفته، اثبات نمود.

نکته مهم در بررسی این قاعده آن است که تعمیم قاعده حقوقی در منطقه الفراغ (صدر، ۱۴۲۹ق، ۶۹/۱)، می‌تواند توسط حاکم اسلامی صورت گرفته (حق پرست و همکاران، ۱۳۹۶، ۱۲۱) و لذا در مورد تمامی قواعد حقوقی، منحصر نمودن ادله تعمیم یا عدم تعمیم به منطوق قاعده یا احادیث وارده، روش شناسی مناسبی برای بررسی امکان تعمیم قواعد نیست.

به نظر می‌رسد تعمیم قاعده لایبطل نیز بر این مبنا وضع شده؛ چراکه مستندات فقهی قاعده بیشتر مربوط به زمان حکومت پیامبر و امام علی^(ع) بوده (ابن منظور، ۱۴۱۰ق، ۲۳۴/۱۰) و حتی امام شافعی این قاعده را از عمر بن خطاب، خلیفه دوم نقل نموده است که: «قَتَّنتُمْ بِأَيِّمَانِكُمْ دِمَاءَكُمْ، وَ لَا يُطَلُّ دَمُ مُسْلِمٍ» (بیهقی، ۱۴۱۲ق، ۱۸۲/۱۲)؛ لذا قاعده لایبطل در حوزه فقه حکومتی تعریف می‌شود. همچنین بررسی ادبیات علمی مربوط به این قاعده نیز مؤید آن است که حجیت توسعه مفهومی و مصداقی این قاعده در خصوص مصادیق فاقد ضمان تاکنون در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مورد

۱. Grounded theory

۲. Induction

بررسی فقهی — حقوقی قرار نگرفته (محقق داماد، ۱۳۹۱؛ ساریخانی و اسلامی‌نیا، ۱۳۹۳؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۲؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۱، ۹-۱۴) یا تنها مواردی بررسی شده است که در قانون بدانها اشاره شده (حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۱، ۱۷-۲۷) و مصادیقی که دارای خلأ قانونی است مورد واکاوی قرار نگرفته یا این پیش فرض وجود داشته که قاعده لایبطل، فراگیر و قابل تعمیم نیست؛ بدون آن که تمام ادله در این خصوص را بررسی کند (بادینی و دامن جانی، ۱۳۹۲، ۶-۷).

در این مقاله نخست، قلمرو قواعد فقهی بررسی خواهد شد. سپس به طور خاص، اقوال فقها در مورد قلمرو قاعده لایبطل بیان می‌گردد و بعد از تحلیل اقوال مذکور، قول مرجع انتخاب و پس از آن، مصادیقی که تاکنون تحت شمول قاعده قرار نگرفته، تحلیل و تبیین خواهد شد.

۱- قلمرو قاعده فقهی «لا یبطل»

قلمرو قواعد فقهی یا براساس منطوق و مفهوم آن‌ها تعیین می‌شود یا براساس اصول بنیادین تر که گاه ریشه در علم کلام یا اندیشه سیاسی اسلام دارد:

۱-۱. کشف مناظ حکم: قلمرو قواعد فقهی براساس علت یا حکمت بودن آنها تبیین می‌شود. در اصطلاح فقه و اصول، «علت» دلیل تام یا شرط لازم و کافی تحقق حکم است (غزالی، ۱۳۲۲ق، ۵۴/۲) و آن چیزی است که در نزد فلاسفه، علت تامه نامیده می‌شود. در حالی که حکمت، علت ناقص شرعی بوده و حکم شرعی دائر مدار آن نیست. به عبارت دیگر، فرق علت با حکمت در این است که در علت، قید مناسب با حکم مطرح است؛ اما در حکمت، قید مناسب اخذ نشده است (حکیم، ۱۹۶۳م، ۳۱۰). از این رو، حکمت به عنوان علامت و اماره حکم به‌شمار نمی‌آید و با وجود حکمت فهمیده نمی‌شود که حکم هم وجود دارد یا خیر؟

بر این اساس، قواعدی که علت هستند قابل تعمیم بوده، لیکن قواعدی که حکمت هستند تنها بر همان موضوع خاص، حاکم هستند. این در حالی است که سه ابهام اساسی در این زمینه وجود دارد: اول) در تعریف قاعده، ذکر شده است که «القاعده فی مصطلح اهل العلم، الضابطه و هی الامر الکلّی منطبق علی جمیع جزئیاته» (طریحی، ۱۴۰۸ق، ۵۳۱/۳). براساس این تعریف، قواعدی که حکمت محسوب می‌شوند اصولاً قاعده نیستند؛ چراکه امکان تسری آنان و انطباق آنان بر تمام موضوعات

جزئی وجود ندارد. از همین روست که فقهای شافعی نیز قاعده فقهی را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که هم شامل علت شود و هم حکمت: «قضیه کلیه یدخل تحتها جزئیات کثیره وتحیط بالفروع والمسائل من الابواب المتفرقه» (زحیلی، ۱۴۲۰، ۱۸).

دوم) برخی از فقها معتقدند که قواعد فقهی در شبهات موضوعیه جاری است و شامل شبهات حکمیه نمی‌شود (لطفی، ۱۳۸۷، ۱۳؛ خویی، ۱۴۱۰ق، ۱۰/۱)؛ چراکه نتایج قواعد فقهیه نوعاً احکام جزئی و شخصی است (انصاری، ۱۴۱۹ق، ۱۸/۳؛ نائینی، ۱۳۷۶، ۱۹/۱)؛ لذا تعمیم قواعد فقهی قابل پذیرش نیست. به عبارت دیگر، قواعد فقهی عبارتند از حکم جزئیات متشابه که با هم در علت واحد اشتراک دارند. بنابراین قواعد فقه ابزاری برای قیاس تمثیلی محسوب می‌شوند و بنابراین قابل تعمیم مطلق نیستند؛ بلکه در تعمیم آنها باید به قدر متیقن اکتفا کرد.

در عین حال، به نظر می‌رسد حجیت قیاس، آن هم قیاسی که در معنای تمثیل باشد، محل تردید است؛ لذا حکمت در این معنا، همان قیاس تمثیلی است. نکته قابل توجه آن که قیاس منطقی با قیاس تمثیلی تفاوت دارد. به عنوان نمونه، در حالی که قیاس منطقی دارای سه رکن یا حد است (حد اصغر، اوسط و اکبر که هر یک دو بار در قیاس تکرار می‌شوند)، قیاس فقهی یا تمثیل منطقی دارای چهار رکن است: اصل، فرع، جامع و حکم. با این حال اگر بتوان عمومیت علت را احراز نمود، در این صورت اعتبار آن مانند قیاس منطقی خواهد بود و این علت نقش حد اوسط را در قیاس منطقی خواهد داشت.

سوم) در یک تقسیم‌بندی دیگر، قواعد فقهی بر دو قسم هستند: تنصیصی و اصطیادی. قاعده اصطیادی، قاعده‌ای است که فقها آن را از مجموعه‌ای از روایات اخذ نموده‌اند. ویژگی قاعده اصطیادی آن است که اطلاق ندارد و تمسک به اطلاق صحیح نیست (خویی، ۱۳۹۶ش، ۲۳۳/۱)، ولی به اطلاق قاعده منصوص می‌توان تمسک کرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶، ۳۶/۱). به عبارت دیگر، قواعدی که علت هستند، همان قواعد تنصیصی بوده و نام دیگر قواعدی که حکمت محسوب می‌شوند، قواعد اصطیادی می‌باشد. قاعده «لابیطل» نیز همچنان که خواهد آمد از زمره قواعد اصطیادی است و نه تنصیصی. اهل سنت نیز برخی از قواعد فقهی را برگرفته از اجتهاد فقها می‌دانند: «هرچند شکل و ترتیب قواعد فقه به دست فقها در طول تاریخ انجام پذیرفته است، ریشه و منبع آن سه امر است: قرآن کریم، سنت نبوی و اجتهاد» (زحیلی، ۱۴۲۰ق، ۲۷).

آنچه ذکر شد، مربوط به مقام ثبوت است. برای تشخیص علت از حکمت در مقام اثبات، بعضی

گفته‌اند: چنانچه در دلیل حکم، علتی برای آن ذکر شده باشد، ظهور در علت بودن دارد و حکمت بودن آن نیازمند قرینه خارجی است (عراقی، ۱۴۱۸ق، ۲۱۱؛ عراقی، ۱۳۸۹، ۲۳۹).

در نقد این ادعا می‌توان گفت که اولاً: روایات ناظر به قاعده از حیث سند یا ضعیف‌اند یا مرسله (جبعی عامل، ۱۴۲۶ق، ۵۴۱/۳) و تنها تواتر عملی فقها و انطباق آن با قاعده لاضرر مفید حجیت قاعده مذکور است. ثانیاً: همان‌طور که گفته شد قواعد فقهی ناظر به جزئیات اند و لذا اگر در بیان دلیل حکم، علتی ذکر شده باشد ناظر به همان موضوع است و اصل بر عدم تعمیم است و لذا تعمیم نیاز به دلیل دارد و اصولاً یکی از ایرادات وارد بر استنباط قواعد فقهی، تعمیم بدون ضابطه گزاره‌های فقهی بدون توجه به تمامی ابعاد جزئیات مسأله مورد بحث است؛ لذا اگر عبارت «لایبطل»، حکمت و اصطیادی باشد، موارد پرداخت دیه از بیت‌المال حصری است و نمی‌توان حکم قاعده مذکور را به سایر مصادیق تعمیم داد.

۱-۲. وظیفه دولتی - اجتماعی احیای عدالت و تأمین حقوق عامه: مهم‌ترین هدف نظام اسلامی که متشکل از دولت و جامعه است، تلاش برای احیای عدالت و از بین بردن ظلم می‌باشد. تلاش برای از بین بردن ظلم نیز ساختاری است و در سیاست جنایی اسلام، اساس این ساختار بر مشارکت آحاد مردم در این ساختار بنا شده است؛ لذا مفهوم امت واحده، نه ناظر به یکنواخت سازی جامعه برای تبعیت بیشتر از حاکمان، بلکه ناظر به روح جمعی حاکم بر اداره جامعه است.

به‌عنوان نمونه، خداوند به اقامه نماز حکم فرموده و نه ادای نماز و بلافاصله پس از آن به پرداخت زکات امر کرده است (بقره/۳)؛ لذا اقامه نماز زمینه‌ساز پرداخت زکات بوده و یکی از مصارف زکات نیز اموری است که برای جامعه اسلامی منفعت دارد (خمینی، ۱۳۹۱، ۲۹۵-۲۹۴) یکی از موارد انتفاع جامعه اسلامی نیز اقامه قسط و عدل به نفع مظلومان و ناتوانان و جبران حقوق از دست رفته افراد است.

همچنین قرآن کریم به صراحت برای «سائلین» و «محرومین»، در تمامی اموال مردم، حق قائل شده است (ذاریات/۱۹؛ معارج/۲۵) و مشخص است که هر دو واژه اطلاق داشته و شامل هر درخواست کننده‌ای می‌شود که به دلایلی از حقوق خود محروم شده است؛ لذا استقرار قسط و عدل به معنای آن است که هر عضو جامعه بدانند چون عدالت حاکم است کسی به حقوق او تجاوز نمی‌کند و

اگر تجاوز کرد، بزه‌دیده بدون جبران خسارت و بدون تأمین حقوق از دست رفته‌اش رها نمی‌شود. در این معنا، باید میان دو گزاره تفکیک قائل شد:

اول) مقتضای عدالت، جبران خسارت و حقوق بزه‌دیده است.

دوم) مسئولیت جبران خسارت در وهله اول با مجرم و سپس حکومت اسلامی است. ضمان عاقله نیز در برخی موارد استثنائی و به‌عنوان یک مسئولیت جمعی، ضامن جبران خسارت است. بنابراین، زمانی که مسلمانی به قتل برسد و قاتل او شناخته نشود، ظلمی به وقوع پیوسته که از طرق معمولی قابل جبران نیست؛ لذا حکومت اسلامی که وظیفه ابتدایی و اولیه او احیای عدالت است باید تلاش خود را برای یافتن قاتل و قصاص او انجام دهد؛ لذا چنانچه قاتل پس از تحقیق و تفحص لازم یافت نشد، به منظور جبران ظلم، بیت‌المال وظیفه پرداخت دیه را دارد. بر این مینا، قاعده عدالت در فقه حکومتی، مهم‌ترین مبنای تعمیم قاعده لایبطل است. جهاتی که این استنباط از تعمیم قاعده بر مبنای عدالت را توجیه می‌کند از قرار زیر است:

نخست: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید/۲۵). یکی از جلوه‌های مهم اقامه قسط توسط مردم، جبران خسارت از طریق بیت‌المال به‌عنوان منبع درآمد عمومی است. نتیجه آن که یکی از کارکردهای بیت‌المال، تأمین مالی نهادهای احیاکننده عدالت در جامعه اسلامی است.

دوم: عدالت به‌عنوان هدف آفرینش و غایت جامعه اسلامی: پیامبر^(ص) در این زمینه می‌فرماید: «و بالعدل قامت السماوات و الارض» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، ۱۰۳/۴). اجتماع نیز از این قاعده مستثنا نیست و لازمه قوام اجتماع و استواری و انسجام آن، وجود عدالت در ساختار و روابط اجتماعی آن جامعه است.

مبنای حقوق عامه نیز عدالت است؛ در این معنا، دولت وظیفه تأمین حداقل‌های زندگی را برای شهروندان جامعه اسلامی دارد و لذا در صورتی که آسیب اساسی به جان و مال شهروندان جامعه برسد، عدالت اقتضاء می‌نماید دولت نسبت به جبران فوری خسارت اقدام کند.

۳-۱. کاربست قاعده لاضرر: در اندیشه رفاه، هیچ ضرر و زیانی نباید بی‌پاسخ بماند. این همان ترجمان دیگر قول سدید پیامبر اسلام است که می‌فرماید: «لاضرر و لاضرار فی الإسلام»؛ لذا قاعده هدر نرفتن خون مسلمان را می‌توان بازتولید قاعده «لاضرر» در حقوق کیفری و در موضوع خون مسلمان دانست. بنابراین هیچ ضرری نباید به نفس زده شود و هرگونه ضرر

غیر مستحق (زحیلی، ۱۴۲۰، ۱۸۸-۱۸۷) باید جبران گردد.

حتی جرم‌انگاری ایجاد احساس ترس در جامعه نیز تحت عنوان محاربه در فقه امامیه از آن روست که حتی ایجاد ضرر معنوی و ایجاد رعب و وحشت، امری قبیح است و حتی ضرر و زیان معنوی نیز طبق قاعده لاضرر در اسلام وجود ندارد؛ لذا کاربست قواعدی مانند لاضرر، لایبطل و جرم‌انگاری‌هایی مانند محاربه بیان‌گر دیدگاه عمیق اندیشه سیاسی اسلام مبنی بر اهمیت امنیت در جامعه اسلامی است؛ چراکه امنیت و احساس امنیت زیربنای ایجاد تمدن اسلامی است.

۴-۱. قاعده من علیه الغنم فعلیه الغرم: براساس این قاعده نیز دولت در قبال اخذ انواع مالیات از شهروندان، زکات، خمس و ... بابت حوادثی که علیه آنان به وقوع می‌پیوندد مسئولیت جبران خسارت را نیز داراست (زحیلی، ۱۴۲۰، ۴۹۴). به عبارت دیگر، از آن‌جا که تکالیف و حقوق دولت و مردم برابر است، در صورتی‌که شهروند جامعه اسلامی به وظایف خود عمل کرده باشد، دولت نیز مکلف به تأمین امنیت اوست و لذا عدالت اقتضا دارد در صورتی‌که قاتل فرار کند یا فوت کند یا مجهول‌الهویه باشد یا حتی در شرایطی که هیچ‌کس ضامن نیست ولی شهروندان جامعه در خطر قرار دارند (مانند حوادث رانندگی)، دولت نسبت به تکلیف خود براساس توازن میان حقوق و تکالیف عمل کند. نتیجه آن‌که ضوابط تعمیم قواعد فقهی از جمله قاعده لایبطل، تنها در احادیث مستند قاعده وجود ندارد و چه بسا یافته‌های کلامی یا باورهای بنیادین فقه سیاسی، از لوازم تعمیم قواعد فقهی تلقی شوند.

۵-۱. الضرر یدفع بقدر الامکان: در فقه شافعی، مبنای دیگری برای تعمیم قاعده لایبطل می‌توان یافت که همان قاعده الضرر یدفع بقدر الامکان است (الزرقا، ۲۰۱۸، ۲۰۷)؛ لذا در صورت وقوع ضرر جانی، این ضرر باید توسط جانی یا عاقله یا بیت‌المال، به قدر میسور، جبران شود و ضرر نفسی جبران نشده نباید باقی بماند.

۲- اقوال فقها در خصوص تعمیم قاعده لایبطل

با تبیین قلمرو قاعده فقهی لایبطل در پرتو اصول مذکور، حال به جاست که اقوال فقها نیز در زمینه تعمیم قاعده لایبطل مورد بررسی قرار گیرد. این اقوال را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی نمود که پس از تبیین و تحلیل هر کدام، در نهایت نظریه مرجح ارائه شده است:

۱-۲. حکمت بودن قاعده: بر این اساس، موارد ضمان قاتل، جانی و بیت‌المال حصری است و نه

تمثیلی؛ زیرا احکام مذکور در صحیحہ ابی بصیر خلاف اصل یا اصول است؛ از این رو باید به قدر متیقن آنها اکتفاء نمود (فاضل لنکرانی: ۱۴۲۲ق، ۲۷۵). این قول موجه به نظر می‌رسد؛ چراکه این قاعده اصطیادی بوده و لذا باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد و از تعمیم بی مورد آن اجتناب نمود.

آیت الله فاضل لنکرانی نیز در پاسخ به سؤالی در مورد تعمیم قاعده لایبطل و پرداخت تفاضل دیه از بیت‌المال نیز بیان داشته‌اند که: «دلیلی عام بر این مسأله نداریم، بلی اگر حاکم شرع مصلحت بداند می‌تواند طبق صلاح‌دید خود عمل کند» (نرم افزار گنجینه استفتائات قضائی، کد سؤال ۵۰۸۸). همچنین ایشان درباره پرداخت تفاضل دیه در قصاص مرد قاتل توسط اولیای دم زن مقتول چنین مرقوم نموده‌اند: «پرداخت فاضل دیه از بیت‌المال وجهی ندارد بلی حاکم و مجتهد جامع الشرائط در صورت مصلحت می‌تواند به مقدار نصف دیه یا کمتر و بیشتر به اولیای مقتوله کمک کند تا آنان توان تقاضای قصاص با پرداخت فاضل دیه را داشته باشند» (نرم افزار گنجینه استفتائات قضائی، کد سؤال ۳)؛ در نتیجه تعمیم قاعده براساس علت بودن قاعده نیست، بلکه تعمیم آن بنا به مصالحی از جمله مصلحت احیای قسط یا الزامات حقوق بشری در سطح بین‌المللی می‌تواند باشد.

همچنان‌که از هیچ‌کدام از نصوص روایی مورد وثوق، برابری دیه زنان و مردان استنباط نمی‌شود؛ لیکن قانون مجازات اسلامی مقرر داشته است: «در کلیه جنایاتی که مجنی‌علیه مرد نیست، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی پرداخت می‌شود.» (تبصره ماده ۵۵۱)؛ لذا پرداخت تفاضل دیه از بیت‌المال در جایی مطرح شده است که نه بیت‌المال ضمانتی دارد، نه جانی یا عاقله. در عین حال، حکم به پرداخت دیه از بیت‌المال در موارد عدم ضمانت بیت‌المال به این مورد اختصاص ندارد و مصادیق دیگری دارد که در ادامه مقاله بدان پرداخته می‌شود.

۲-۲. علت بودن قاعده: دسته دوم، قاعده مزبور را به‌طور مطلق علت دانسته و اعتقاد دارند هر جا قصاص ممکن نباشد دیه لازم است و دیه ابتدا به عهده جانی و سپس بر ذمه اقارب وی و بعد بر عهده بیت‌المال است. آیت الله خوئی می‌نویسد: «مقتضای تعلیل در معتبره ابی بصیر ثبوت حکم است در هر موردی که قصاص متعذر است و حکم به مورد فرار قاتل اختصاص ندارد» (خوئی، ۱۳۹۶ش، ۱۲۶/۲)؛ لذا به نظر می‌رسد یکی از موارد کاربرد قاعده، زمانی است که قصاص متعذر باشد. لیکن در همه مصادیق تعذر قصاص، به دیه ارجاع داده نشده است (سمعی زفرقندی و همکاران، ۱۳۹۹، ۱۸۷). قانون مجازات اسلامی نیز نظر این دسته از فقها را در مورد قلمرو قاعده پذیرفته است. در عین حال

حتی در این تفسیر نیز تعمیم قاعده تابع ضوابط حاکم بر الفاظ قاعده است و لذا براساس منطوق و مفهوم قاعده، آن را نمی توان نسبت به قتل غیرمسلمان یا جنایات مادون نفس علیه وی یا فوت طبیعی، خودکشی یا قتل مهدور الدم نسبت داد.

نظر این دسته از فقها با این انتقاد روبروست که مستندات فقهی قاعده ضعیف است؛ به گونه ای که علت بودن قاعده را دچار خدشه اساسی می نماید. توضیح آن که تفاوت قاعده فقهی با اصول فقهی در آن است که منشأ قواعد فقهی، عقل و نقل است؛ در حالی که اصول فقه تنها از منبع معرفتی عقل مستنتج می گردد؛ لذا مستند قاعده فقهی نیز بالتبع، کتاب، سنت، اجماع و عقل می باشد. در این میان، عقل، منبع معرفتی مستقل در استنباط قواعد فقهی به حساب نمی آید. بنابراین برای بررسی دقیق تر قاعده، مستندات آن در منابع معرفتی زیر قابل پژوهش است:

اول) کتاب: علی رغم تأکید قرآن کریم بر کرامت نفس انسانی (مائده/۳۲؛ نساء/۹۳)، هیچ آیه ای که دلالت صریح یا ضمنی بر مفاد قاعده داشته باشد، وجود ندارد.

دوم) حدیث: بررسی احادیث مربوطه دو نکته را متذکر می شود. یکی آن که برخی از احادیث ناظر به سنت و سیره نبوی و علوی در حکومت داری است و لذا ذیل فقه حکومتی می گنجد که قاعداً تعمیم قاعده در این دسته از احادیث، ناظر به مصالح مسلمین است. نکته دوم آن که برخی از این احادیث ضعیف یا مرسله هستند (جبعی عامل، ۱۴۲۶ق، ۵۴۱/۳) و شهید ثانی، عمل فقها را دلیل بر حجیت قاعده دانسته اند و بر همین اساس نیز، قاعده را تنها در قدر متیقن آن تفسیر نموده است؛ لذا با توجه به این دو نکته به بررسی برخی از احادیث صحیحیه پرداخته می شود:

- صحیحیه ابوبصیر از امام صادق^(ع): «اگر جسد شخصی در بیابان یافت شود، دبه او از بیت المال پرداخت می شود. همانا امیر المومنین می فرمود: خون مسلمان هدر نمی رود» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۵۵/۷؛ طوسی، ۱۴۰۱، ۲۰۵/۱۰). این حدیث ناظر به «یافت شدن» جسد در بیابان است و دلالتی بر کشته شدن فرد ندارد؛ در حالی که قاعده لایبطل، تنها ناظر به کشته شدن است؛ لذا روایت مذکور مفید معنای قاعده نیست.

- ابوبصیر در روایت دیگری از امام صادق^(ع) نقل کرده که: «اگر در بیابان بی آب و صحرای وسیع کشته ای یافت شود، دبه اش از بیت المال پرداخت می شود؛ زیرا امیر المومنین فرمود: خون مسلمان باطل

نمی‌شود» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۴۹/۲۹). این حدیث برخلاف روایت سابق، صراحتاً به کشته شدن جسدی که یافت شده اشاره کرده است.

- ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق^(ع) سؤال کردم درباره مردی که کسی را به عمد کشته است و فرار کرده و دسترسی به قاتل ممکن نیست. حضرت فرمودند: اگر قاتل مال دارد از مالش دیه مقتول گرفته می‌شود. در غیر این صورت از خویشاوندان او به ترتیب الاقرب فالاقرب دیه گرفته می‌شود و اگر خویشاوندی ندارد امام دیه مقتول را از بیت‌المال می‌پردازد، چراکه خون مسلمان نباید هدر رود» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۹۵/۲۹).

سوم) اجماع فقها: فقها در مورد اعمال این قاعده اختلاف نظر داشته و لذا اجماع بر آن، منتفی است. ابن ادریس، معتقد است که با فرار یا مرگ قاتل، دیه به نزدیکان وی منتقل نمی‌گردد؛ زیرا دیه عمد بر عهده جانی است، و اصل نیز عدم انتقال است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳۳۰/۳). شهید ثانی نیز بر این امر صحه گذاشته و می‌فرمایند: «اخباری نیز مطابق این اصل وجود دارد.» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ق، ۱۵/۲۶۰)

نتیجه آن‌که علاوه بر این‌که در قرآن کریم نشانه‌ای از این قاعده یافت نمی‌شود، فقها بر مفاد این قاعده اجماع نداشته و تنها در برخی از احادیث می‌توان ضمان عاقله و بیت‌المال را یافت. در برخی از احادیثی هم که بعضاً از امام صادق^(ع) نقل شده، سنت حکومت‌داری حضرت علی^(ع) به‌عنوان حجیت قاعده لایبطل بیان شده است؛ لذا این قاعده از قواعد اصطیادی بوده و تعمیم قواعد اصطیادی نیز بر موارد غیرمتمیقن جایز نیست؛ لذا بررسی مستندات فقهی قاعده، مانع تعمیم مفاد آن است.

۲-۳. تفصیل میان تقصیر و عدم تقصیر جانی: برخی از فقها مستند به روایت صحیحه ابی‌بصیر، معتقدند باید میان موارد تقصیر و عدم تقصیر جانی قابل به تفاوت شد و در فرض اول به ضامن بودن جانی و در فرض دوم به پرداخت دیه از بیت‌المال حکم کرد (روحانی، ۱۴۱۲، ق، ۱۰۹/۲۶-۱۰۸). در نزد این دسته از فقها، اصل بر عدم ضمان بیت‌المال است (حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۱، ۹) و بیت‌المال تنها در صورتی ضامن پرداخت دیه است که تقصیری متوجه حاکم باشد.

در نقد این قول باید گفت که پرداخت دیه از بیت‌المال، دارای دو مبناست. نخست آن‌که بیت‌المال گاه ضامن است و آن در صورتی است که تقصیری متوجه مأموران دولتی باشد؛ مانند آن‌که مبنای حکم، شهادت شهود فاسق باشد (جبعی عاملی، ۱۴۲۶، ق، ۳/۴۵۰) یا زن حامله بر اثر ترس ناشی از ابلاغ اجرای حکم حدی سقط جنین نماید (جبعی عاملی، ۱۴۲۶، ق، ۳/۴۴۹)؛ لذا شمول قاعده لایبطل

منصرف از اعمال آن در موارد تقصیر حاکم شرع است.

در عین حال، گاه بیت‌المال دارای مسئولیت پرداخت دیه است؛ بی‌آنکه تقصیر یا ضمانی داشته باشد. به‌عنوان نمونه، می‌توان به پرداخت دیه در صورت مجهول‌الهویه بودن قاتل یا در صورت عدم تکافوی اموال قاتلی که فوت کرده، اشاره کرد.

از طرف دیگر، نقد دیگر این قول آن است که قاعده لایبطل، شامل انواع قتل اعم از عمد، شبه عمد و حتی خطای محض نیز می‌شود؛ لذا وقتی این قاعده خطای محض را که در آن اصولاً تقصیری وجود ندارد در بر می‌گیرد، به طریق اولی فروض دیگر عدم تقصیر قاتل مانند مرگ او را در حین بازداشت نیز در بر می‌گیرد.

۴-۲. تفکیک میان ضمان قاتل و بیت‌المال با ضمان عاقله: به‌نظر می‌رسد نظر مرجع آن است که میان علت بودن ضمان قاتل و بیت‌المال با علت بودن ضمان عاقله باید قائل به تفاوت شد. مفاد احادیث وارده بر ضمان قاتل در صورت مرگ و فرار وی و به‌طور مطلق «عدم دسترسی به او» دلالت دارد و لذا قاعده از این حیث، علت است. لیکن در مورد ضمان عاقله چنین اطلاقی صحیح نیست.

در مورد عاقله، اصل بر عدم ضمان عاقله است. تنها حدیثی که در این زمینه عاقله را مسئول می‌داند صحیحیه ابوبصیر از امام صادق^(ع) است و آن هم تنها زمانی است که قاتل در قتل عمدی فرار کرده باشد. شاید تعلیل حدیث آن باشد که در این موارد نیز با توجه به زندگی قبیله و عشیره‌ای در عربستان و عراق آن زمان و عدم امکان حیات شخص بدون حمایت عشیره‌اش، عاقله به نوعی در فرار و برگرداندن قاتل، مسئولیت دارد و لذا عاقله بابت مسئولیتی که داشته و تقصیری که مرتکب شده، مسئول پرداخت دیه در صورت تمکن است؛ بنابراین این قول را که «در قابلیت عبارت «لایبطل» برای تعلیل هر سه حکم شکی نیست» (لطفی، ۱۳۹۰، ۳۱۱) نمی‌توان پذیرفت.

همچنین از طرف دیگر به‌نظر می‌رسد مفاد ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی که در صورت مرگ و فرار قاتل، عاقله را به‌صورت مطلق و فارغ از تقصیر یا عدم تقصیر مسئول دانسته، خلاف اصل و مفاد و منطوق احادیث وارده است.

البته شاید به استناد ادله دیگر بتوان قائل به تعمیم مسئولیت عاقله حتی در حال حاضر شد؛ دلیل متقن در این زمینه، اطلاق آیه شماره ۱۹ سوره ذاریات است که می‌فرماید: «و فی أموالکم حق للائل

و المحروم». حتی می‌توان پذیرفت عاقله‌ای که دیه پرداخت نموده، میرا از پرداخت زکات یا مالیات دولتی متناسب با میزان پرداختش است؛ چراکه یکی از موارد مصرف زکات نیز سائلین و محرومین و فی سبیل الله است.

نتیجه آن‌که قاعده تنها در ضمان قاتل و بیت‌المال علت بوده و قابل تعمیم است و در موارد ضمان عاقله، تعمیم قلمرو قاعده حجیت نداشته و تنها باید به موارد منصوص تمسک جست.

۳- آثار تعمیم قاعده

تعمیم این قاعده دارای آثاری است؛ از جمله این‌که یکی از مجاری اعمال قاعده لایبطل، مواردی است که اصولاً هیچ ضمانی مطرح نیست؛ مانند پرداخت دیه در قتل خطای محض، عدم دسترسی به جانی، پرداخت تفاضل دیه، شهادت زنان در قتل عمد، مردد بودن قاتل، دیه اهل ذمه، فوت قاتل قبل از اثبات قتل و وحدت قاتل و تعدد مقتول.

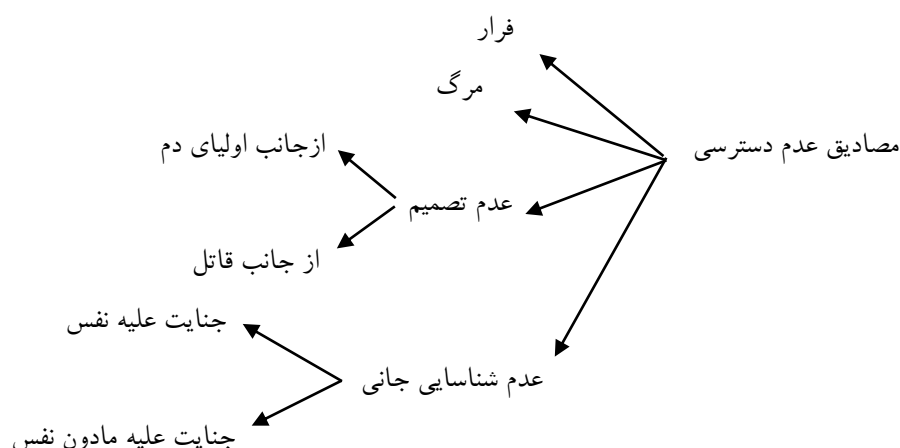
۳-۱. پرداخت دیه در قتل خطای محض: علی‌رغم مخالفت برخی از فقها و حقوق‌دانان با ضمان قاتل و بیت‌المال در خطای محض (خویی، ۱۳۹۶، ۲/۲۲۳)، مشهور فقها و همین‌طور قانون مجازات اسلامی (مواد ۲۹۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۵)، حکم به اجرای قاعده در قتل خطای محض داده‌اند. توضیح بیشتر آن‌که قطعاً در صورتی‌که مرتکب جنایت هیچ‌گونه قصدی نداشته و فعل او سائق بوده، هیچ ضمانی نباید بر فعل او مترتب باشد. اطلاق قاعده «الفعل السائق فلا یتعقبه الضمان» مفید همین معناست.

حتی یکی از دلایل حکم به ضمان عاقله در قتل توسط صغیر، لزوم اجتناب از هدر رفتن خون مسلمان ذکر شده است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۷/۱۴)؛ لذا از حیث یافتن حکمت احکام، پرداخت دیه در قتل خطای محض براساس اصول فردی بودن مسئولیت کیفری و تسبیب، هیچ دلیل معتبری ندارد، جز قاعده لایبطل.

۳-۲. مطلق عدم دسترسی به جانی: بنا بر اطلاق مفاد احادیث از جمله صحیح ابوبصیر، عدم دسترسی به قاتل موجب اجرای قاعده می‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۹۵/۲۹). قانون مجازات اسلامی نیز عدم دسترسی را منحصر در فوت یا فرار قاتل نموده است (ماده ۴۳۵).

لذا این نوع نتیجه‌گیری که در بسیاری از انواع فوت‌ها (مرگ قاتل در حین دفاع مشروع، فوت او به‌خاطر بیماری یا اجل طبیعی، مرگ او توسط دیگری به ناحق یا قانونی و شرعی) ولی دم نمی‌تواند مطالبه دیه نماید (ساریخانی و اسلامی‌نیا، ۱۳۹۳، ۲۱)، از ماده مذکور و قاعده به‌دست نمی‌آید؛ چراکه

ماده قانونی، مطلق فوت جانی را موجب اعمال قاعده دانسته و آنرا مقید به شروط نموده است. حالت دیگر غیر از فرار یا مرگ جانی، عدم تصمیم اولیای دم یا قاتل است. این عدم تصمیم نیز می‌تواند منجر به هدر رفتن خون مسلمان شود. قانون مجازات اسلامی در ماده ۴۳۸ و ۴۲۹، در موارد عدم تکلیف، ضمن تعیین مهلت مناسب برای اتخاذ تصمیم توسط قاتل یا اولیای دم، در حالت اول یعنی عدم اتخاذ تصمیم توسط قاتل، قصاص را اجرا می‌کند و در حالت دوم، جانی با اخذ تأمین از وی، آزاد می‌شود. به نظر می‌رسد عدم تصمیم اولیای دم به منزله هدر رفتن خون مسلمان است. بنابراین در این مورد، حکم قانونی می‌تواند بر این امر قرار گیرد که قاتل در صورتی آزاد می‌گردد که اموال منقول یا غیرمنقول به میزان دیه در صندوق دادگستری، به امانت بگذارد.



همچنین مطلق عدم دسترسی، می‌تواند دیه جنایات مادون نفس را نیز در برگیرد. براساس رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، دیه مادون نفس در صورت عدم دسترسی به مرتکب جنایت، از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

۳-۳. پرداخت فاضل دیه از بیت‌المال: در حالی که پرداخت فاضل دیه از بیت‌المال، سابقه حکم شرعی ندارد، بنا به لزوم جلوگیری از هدر رفتن خون، پرداخت فاضل دیه با شرایطی در قانون پیش‌بینی شده است (ماده ۴۲۸) و این مقرر بدون هیچ ایرادی از سوی فقهای شورای نگهبان به تصویب رسیده است. این در حالی است که در صورتی که مستند پرداخت فاضل دیه از بیت‌المال، تعمیم قاعده لایبطل

براساس کشف مناط حکم می‌بود، این امر نباید مقید به شرایط مندرج در ماده (بر هم زدن نظم و امنیت عمومی، یا جریحه‌دار کردن احساسات عمومی) می‌شد؛ چراکه جان مسلمان، محترم است چه قتل وی، نظم عمومی را به هم بزند یا نزند و چه احساسات عمومی جریحه‌دار شود و چه نشود. این منطبق محل ایراد جدی و قابل تأمل است که حکومت اسلامی، که باید حافظ و حامی جان مسلمانان باشد، بین ارزش جان مسلمانان برای کسب مقبولیت خود، تفاوت می‌گذارد.

قرآن کریم در آیات ناظر به حکم قصاص، تفاوتی میان انواع قتل، براساس آثار آن قائل نشده و لذا القای خصوصیت بر شرایط حکم قصاص، با عمومات در تنافی است. اتفاقاً بر عکس، آیات قرآن هر نوع قتلی را برهم زنده نظم آفرینش و تعدی به نظام خلقت می‌داند: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده/۳۲).

از طرف دیگر تالی فاسد این حکم آن است که تا زمانی که قتل، از طرف رسانه‌ها علنی و افشا نشود و احساسات عمومی را جریحه‌دار نکنند، مورد حمایت ویژه کیفری قرار نمی‌گیرد؛ لذا اولیای دم را ترغیب می‌نماید تا به علنی نمودن و جریحه‌دار کردن احساسات عمومی مبادرت کنند. بدین ترتیب امنیت روانی جامعه به خطر می‌افتد؛ لذا می‌توان گفت که این قاعده بر مبنای وظیفه دولتی — اجتماعی احیای عدالت و تأمین حقوق عامه مورد تعمیم قرار گرفته و مراد از مصلحت‌سنجی حاکم نیز همین است.

۳-۴. موارد عدم ضمان: گاهی اوقات مواردی از پرداخت دیه براساس قاعده دیده شده که اصولاً نه تنها تقصیر یا عدوانی از سوی قاتل دیده نمی‌شود؛ بلکه این خود مجنی‌علیه است که تقصیر تمام و کامل را در وقوع جنایت داراست. به‌عنوان نمونه، در صورتی که وقوع تصادف رانندگی منجر به جرح یا قتل به‌واسطه تقصیر بزه‌دیده باشد هیچ‌کس ضامن خسارت وارد آمده نیست؛ لیکن دیه وی از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی (بیت‌المال) پرداخت می‌شود (ماده ۵۰۴ قانون مجازات اسلامی، بند ب ماده ۴ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث و ماده ۲۶ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی).

همچنین براساس قانون مجازات اسلامی، شخصی که به علل قهری همچون طوفان و زلزله پرت شود و به دیگری بخورد و صدمه به او وارد کند، ضامن نیست (ماده ۵۰۲)، لیکن به‌نظر می‌رسد می‌توان برای جلوگیری از هدر رفتن حقوق مسلمانان، این امر را مانع از پرداخت دیه شخص مقتول توسط بیت‌المال ندانست؛ چراکه هیچ تفاوتی میان تقصیر بزه‌دیده و مرگ او در حوادث رانندگی با مورد فوق

وجود ندارد؛ بلکه چه بسا در این جا می توان قیاس اولویت برقرار نمود و بتوان گفت که در فرض تقصیر بزه دیده، حکم به پرداخت دیه از بیت المال شده، به طریق اولی در فرض عدم تقصیر بزه دیده ناشی از پرت شدن الف بر روی ب، به دلیل طوفان و زلزله، می توان حکم به پرداخت دیه از بیت المال داد.

۳-۵. شهادت زنان در قتل عمد: اصولاً قتل عمد با شهادت تنها دو مرد عادل ثابت می شود و شهادت زنان در قتل عمد پذیرفته نمی شود؛ لیکن براساس احادیثی که از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) وارد شده، شهادت زنان موجب ثبوت دیه است و دلیل این امر را آن دانسته اند که خون مسلمان نباید هدر رود: (طوسی، ۱۴۰۱، ۲۶۷/۶).

— در حدیث حلبی از امام صادق (ع)، روایت شده که: «ان رسول الله (ص) اجاز شهادة النساء فی الدین و لیس معهن رجل» (طوسی، ۱۴۰۱، ۲۶۳/۶).

— محمد بن حرمان از ابی عبد الله (ع) روایت کرده که: قلنا: أتجوز شهادة النساء فی الحدود؟ فقال: فی القتل وحده، إن علیاً (ع) کان یقول: لا یبطل دم امرئ مسلم» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۵۸/۱۸).

قانون مجازات اسلامی در مورد این حکم شرعی، ساکت است. نتیجه ای که از احادیث مربوطه گرفته می شود آن است که شهادت زنان اصل قتل را ثابت می کند و نه قصاص را. از طرف دیگر، از باب ادله اثبات دعوا، در حقوق کیفری اسلام نظام ادله قانونی حاکم است؛ لذا چه بسا همگی بدانند که قاتل کیست؛ لیکن ادله شرعی لازم در اختیار نباشد. از این رو، خون مسلمان در نظام ادله قانونی ممکن است هدر برود؛ لذا به نظر می رسد اقتضای قاعده لا یبطل، آن است که نظام ادله معنوی نیز تا حدی که مفید پرداخت دیه است پذیرفته شود.

توضیح آن که در مجازات ها، ادله اثبات دعوا باید موجد علم تفصیلی برای قاضی شوند و علم اجمالی براساس قاعده امتنان، موجب حکم به ثبوت حد نمی گردد. در حالی که در حقوق الناس، علم اجمالی می تواند موجد حق برای بزه دیده از جرم باشد و به علم تفصیلی برای حکم به جبران خسارت بزه دیده نیاز نیست.

۳-۶. مردد بودن قاتل: یکی دیگر از مصادیق پذیرفتن علم اجمالی در مورد دیات، موضوع مردد بودن قاتل است. مردد بودن قاتل هنگامی اتفاق می افتد که لوث علیه دو یا چند نفر به شکل مردد ثابت باشد. مردد بودن قاتل در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ میان دو نفر، موجب انجام قرعه و اخذ دیه از یکی از

آن دو نفر می‌شد که این حکم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به نوعی تغییر پیدا کرد؛ در عین حال در صورت مردد بودن قاتل به موجب نظر فقها و همین‌طور قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، به صرف وجود علم اجمالی به قاتل، حسب مورد، حکم به پرداخت دیه از قاتلین مردد یا بیت‌المال می‌شود (ماده ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۶۶)؛ چراکه در غیر این صورت، خون مسلمان هدر می‌رود.

۳-۷. جنایت بر غیرمسلمان: در مورد قاعده، این اختلاف وجود دارد که آیا این قاعده، تنها مسلمانان را در برمی‌گیرد یا شامل اهل ذمه نیز می‌شود. به عبارت دقیقتر، آیا مسلمان بودن، از اوصاف زائد این حکم است یا خیر؟ در این زمینه دو نظر وجود دارد:

— نظر اول که فقه شافعی نیز بر آن است (نووی، بی‌تا، ۱۹/۱۵۶) معتقد است که این قاعده تنها شامل مسلمانان می‌شود. دلایل این قول عبارتند از:

اول) قید «مسلم» صراحتاً در متن قاعده و احادیث صادره ذکر شده است.

دوم) هر انسانی از دو نوع کرامت نفس برخوردار است: کرامت ذاتی و اکتسابی. کرامت اکتسابی در پرتو اسلام تأمین می‌گردد؛ لذا حکمت قاعده مذکور مبتنی بر کرامت اکتسابی انسان است. همچنان‌که در آیات کریمه قرآن نیز از مسلمان شدن تعبیر به حیات دوباره شده است (انفال/۲۴). در سایر حدود نیز مانند حد قذف، کافر بودن مقذوف مانع اجرای حد قذف می‌گردد.

سوم) این قاعده را نمی‌توان ناظر به حقوق شهروندی افراد دانست تا سپس قائل به آن شد که اقتضای حقوق شهروندی، تعمیم قاعده به غیرمسلمانان است (گلریز، ۱۳۹۱/۱۱۹؛ هاشمی، ۱۳۸۳، ۱/۱۸۱)، چون دربردارنده امتیازی خاص توسط اسلام بوده که ناظر به مسلمان بودن است و نه انسان بودن و از طرف دیگر، خاص جامعه اسلامی است؛ لذا دربردارنده تبعیض نمی‌باشد.

چهارم) نووی از علمای شافعی معتقد است که دیه باید از بیت‌المال پرداخت شود و کفار حقی از بیت‌المال ندارند (نووی، بی‌تا، ۱۹/۱۵۶).

— نظر دوم نیز بر آن است که علت بودن این قاعده، غیرمسلمانان را نیز دربرمی‌گیرد (صانعی، ۱۴۲۷ق، ۲۰۰؛ گلریز، ۱۳۹۱، ۱۱۷)؛

اول) اطلاق برخی احادیث مستند این قاعده مانند خطاب حضرت علی^(ع) به رفاعه، شهروندان غیرمسلمان را نیز در برمی‌گیرد.

دوم) علاوه بر این، برخی از فقها مانند آیت الله بهجت و آیت الله موسوی اردبیلی، در مواردی که

بیت‌المال مسئولیت دارد، تفاوتی بین مسلمان و غیرمسلمان قائل نشده‌اند (روحانی، ۱۳۹۲، کد ۶۶۳۵).
سوم) قانون مجازات اسلامی نیز مقرر داشته اگر شخصی به قتل برسد و قاتل شناخته نشود یا بر اثر ازدحام کشته شود دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد (ماده ۴۸۷). همان‌طور که ملاحظه می‌شود قانون مجازات اسلامی از لفظ «شخص» استفاده کرده و نه واژه «مسلمان».

در نقد این استدلال باید گفت که آنچه که از نظر فقه شافعی باعث تعمیم یا تخصیص حکم می‌گردد، دلیل است (زحیلی، ۱۴۲۰، ۲۰۳)؛ چراکه صراحتاً در قاعده، قید «مسلم» ذکر شده و چنین برداشتی (نظریه دوم) نیازمند دلیل خارج است؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد. بنابراین علت بودن قاعده به معنی تعمیم بی ضابطه آن نیست؛ بلکه تعمیم باید در حدود منطوق و مفهوم قاعده باشد نه خارج از آن.

لیکن اطلاق قاعده عدالت و جهان شمولی آن مقتضی آن است که تمامی شهروندان آن، اعم از مسلمان و غیرمسلمان از عدالت برخوردار باشند؛ چراکه رفع ظلم در اسلام، اختصاص به مسلمانان ندارد. بنابراین رفع ظلم از اهل ذمه در قالب قاعده لایبطل نیز واجب است.

۳-۸. فوت قاتل قبل از اثبات قتل: مرگ قاتل یا در حین رسیدگی است یا پس از صدور حکم. مرگ قاتل پس از صدور حکم، موجب تبدیل قصاص به دیه شده و دادرسی کیفری ویژه این امر در قانون پیش بینی نشده است.

محل نزاع در حالتی است که قاتل در حین رسیدگی فوت شود. در این صورت، براساس بند الف ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری، باید قرار موقوفی تعقیب صادر شود. در حالی که هنوز تکلیف پرداخت دیه براساس قاعده لایبطل مشخص نشده و معلوم نیست آیا دادرسی از حیث جنبه حق الناسی، ادامه می‌یابد یا خیر.

از یک طرف دادستان نمی‌تواند قرار موقوفی تعقیب صادر کند چون براساس قاعده «لایبطل» امکان پرداخت دیه از اموال قاتل در صورت اثبات قتل وجود دارد. از طرف دیگر باید قرار موقوفی تعقیب صادر کند؛ چراکه محاکمه کیفری دارای دو طرف است و با نبود یک طرف دعوا، امکان ادامه رسیدگی از لحاظ قانونی و شرعی نبوده و این امر خلاف عدالت تلقی می‌گردد؛ چراکه امکان دفاع از خود برای یک طرف دعوا میسر نیست.

برای حل این معضل، قانون آیین دادرسی کیفری مقرر نموده که در مواردی که دیه باید پرداخت شود، پس از اتخاذ قانونی راجع به سایر جهات، پرونده به دستور دادستان برای صدور حکم مقتضی به دادگاه ارسال می‌شود (ماده ۸۵). تبصره مواردی را که قرار موقوفی تعقیب صادر شده؛ اما باید نسبت به پرداخت دیه تعیین تکلیف شود، مشمول حکم ماده قرار داده است.

با این وجود، محل نزاع (مرگ قاتل در حین رسیدگی) مشمول این ماده و تبصره آن قرار نمی‌گیرد؛ چراکه این امر، مستلزم محاکمه فرد مرده به اتهام قتل است و دادرسی اعم از کیفری و حقوقی علیه فرد مرده، مجوز قانونی ندارد.

توضیح آن‌که طرف دعوا باید شخصی باشد که اهلیت پاسخ‌گویی داشته باشد و شخصی که فوت کرده اهلیت او نیز خاتمه یافته و امکانی برای پاسخ‌گویی ندارد؛ و طرح دعوا به طرفیت کسی که فاقد حیات و اهلیت است مجوز قانونی ندارد؛ چراکه با فوت شخص اگر کسی ادعایی بر او دارد باید به طرفیت وراثت او اقامه کند. بنابراین در اینجا چون دعوا مطابق با قانون قابل مطرح شدن نیست، به استناد ماده (۲) قانون آیین دادرسی مدنی و ماده (۹۵۶) قانون مدنی و ماده (۲۳۲) قانون امور حسبی، به این پرونده رسیدگی نمی‌شود. نتیجه آن‌که مرگ قاتل در حین رسیدگی موجب هدر رفتن خون مسلمان می‌شود.

۳-۹. وحدت قاتل و تعدد مقتول: قاعده «الجانی لا یجنی علیه اکثر من نفسه» بدین معنی است که شخص جانی بیشتر از جانش مورد مجازات قرار نمی‌گیرد؛ لذا ممکن است بین این قاعده و قاعده لایبطل تعارض واقع شود. مجرای اعمال این قاعده دو مورد است:

اول) مورد اول زمانی است که زنی مردی را به قتل برساند. در این‌جا براساس «قاعده الجانی لا یجنی علیه اکثر من نفسه»، اولیای دم مرد تنها حق قصاص دارند و نمی‌توانند نصف دیه را مطالبه کنند. روایات متعددی بر این قاعده دلالت دارند (طوسی، ۱۳۹۰، ۲۶۷/۴).

دوم) مورد دوم زمانی است که قاتل بیش از دو نفر را کشته است؛ در این زمینه ۲ نظریه وجود دارد: بر اساس نظریه اول، اگر قاتل ۵ نفر را کشته باشد، تنها یک بار قصاص شده و دیه بقیه افراد از باب قاعده «هدر رفتن خون مسلمان»، از مال قاتل پرداخت نمی‌گردد؛ لذا مطابق این نظر، در موارد تراحم، قاعده الجانی بر قاعده لایبطل تفوق داشته و با قصاص قاتل، خون مقتولان هدر نرفته و قاتل قصاص شده است. (لطفی، ۱۳۹۰، ۳۰۸).

در پاسخ می‌توان گفت که قاتلی که ۵ نفر را کشته، تنها بابت یک نفر قصاص می‌شود و نه بابت ۵ نفر. در احکام صادره از دادگاه هم قاضی به ۵ بار قصاص وی حکم می‌دهد؛ اما به دلیل انتفای موضوع قصاص پس از مرتبه اول، چهار بار قصاص بعدی اجرا نمی‌گردد؛ لذا این ادعا که با قصاص قاتل زنجیره ای خون مقتولان دیگر هدر نرفته است، ادعایی بلاوجه است.

نظر دوم معتقد است که قاعده لایبطل بر قاعده الجانی به دلایل زیر حاکم است. لازم به ذکر است که فقه شافعی نیز بر همین نظر است (غزالی، ۱۴۱۸، ۲/۱۳۰):

— اجرای عدالت؛ احتمال دوم با عدالت و انصاف سازگارتر است؛ چراکه با قصاص قاتل تنها تقاضای خون یکی از مقتولان گرفته می‌شود و لذا برای هدر نرفتن خون بقیه مقتولان، گرفتن دیه حکمی عادلانه است. در نتیجه اگر قاتل تمکن مالی داشته باشد از مال او، در غیر این صورت از اقرب فالاقرب و در صورتی که خویشاوندان نزدیک او هم مالی نداشته باشند از بیت‌المال دیه سایر مقتولان باید پرداخت شود.

به‌عنوان نمونه، چنان‌چه شخصی که فاقد عاقله است مرتکب دو قتل عمدی و خطئی شود، در خصوص قتل عمدی در صورت مطالبه اولیای دم، محکوم به قصاص می‌گردد. لیکن در مورد قتل خطئی، به دلیل نداشتن عاقله و براساس قاعده لایبطل، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد. در عین حال، اگر همین فرد، مرتکب قتل عمدی چندین نفر شود، بابت قتل عمد همه آن‌ها تنها به اجرای یک قصاص محکوم می‌شود و لذا عملاً خون سایر مقتولان هدر است؛ لذا در حالی که قبح مورد اول به مراتب کمتر از قتل عمدی چند نفر است، ولی مجازات آن شدیدتر از قتل عمدی چندین نفر می‌باشد که این امر خلاف عدالت است.

— تجری؛ عدم مجازات قاتل بابت قتل بیش از یک نفر، ممکن است این پندار را در او ایجاد نماید که چه یک نفر را بکشد و چه صد نفر را، بابت تمامی این موارد تنها یک بار قصاص می‌گردد. همین پندار او را در ارتکاب جرم، متجری می‌کند.

— ضعف حکمرانی؛ از طرف دیگر، وقوع چند قتل توسط یک نفر می‌تواند ناشی از ضعف در حکمرانی تلقی گردد؛ چراکه مسئول اصلی تأمین امنیت در جامعه حاکم شرع است و لذا در این موارد که ناشی از ضعف در حکمرانی است، بیت‌المال موظف به پرداخته دیه مقتولان در صورت عدم تمکن مالی قاتل

است (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۵، ۱۸ و ۲۸). عمومات قاعده «من علیه الغنم فعلیه الغرم» نیز مفید همین معناست.

— دلیل چهارم آن‌که قواعد فقهی دیگر، غیر از قاعده هدر نرفتن خون مسلمان، بر لزوم پرداخت دیه سایر مقتولان تأکید دارد. یکی از این قواعد، این قاعده است که «در هر موردی که قصاص متعذر باشد، تبدیل به دیه می‌شود» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ۷۶۰؛ خویی، ۱۳۹۶ش، ۱۴۰/۲ و ۱۵۴؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۴۶۵/۱۳).

نتایج

پس از طرح پرسش محوری پژوهش و مبانی حاکم بر تعمیم قاعده لایبطل، اقوال فقها و آثار قاعده در خصوص سایر مصادیق قاعده، بررسی شد و یافته‌های زیر استنتاج گردید:

۱- در راستای کاربرد حداکثری قواعد فقهی در حقوق کیفری، قاعده «هدر نرفتن خون مسلمان» در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در قالب مواد متعدد، مورد تعمیم قرار گرفته و این سیاست در آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور نیز دیده می‌شود.

۲- گذشته از شمول قاعده لایبطل به جنایات مادون نفس توسط افراد مجهول الهویه به واسطه رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ دیوان عالی کشور، سایر موارد مانند شهادت زنان در قتل عمد، پرداخت تفاضل دیه در قصاص مرد قاتل توسط اولیای دم زن به طور مطلق، دیه اهل ذمه، دیه سایر مقتولین در فرض وحدت قاتل و تعدد مقتول، عدم تصمیم اولیای دم نسبت به قاتل عمد، فوت قاتل قبل از اثبات قتل و ... از مواردی است که می‌توانند تحت عمومات قاعده لایبطل قرار گیرند، لیکن تاکنون در فقه یا قانون مجازات اسلامی، حکمی درباره آنان نیامده است.

۳- مبنای تعمیم قاعده لایبطل تنها منطوق قاعده نیست؛ بلکه وظیفه دولتی - اجتماعی احیای عدالت و تأمین حقوق عامه، کاربست قاعده لاضرر در قالب تئوری رفاه و وظیفه دولت در جبران خسارت به واسطه قاعده «من علیه الغنم فعلیه الغرم»، دیگر مبانی تعمیم قاعده لایبطل هستند. در عین حال، قاعده لایبطل را می‌توان بازتولید قاعده «لاضرر» در حقوق کیفری و به طور خاص، جان و نفس مسلمان دانست. همچنین تعمیم قاعده در منطقه الفراغ می‌تواند توسط حاکم اسلامی صورت گیرد. مؤید این نظر آن است که بیشتر احادیث وارده در مورد این قاعده از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) نقل شده که عهده‌دار منصب حاکمیت بوده‌اند و لذا این قاعده، ذیل احکام السلطانیه ذکر شده است.

۴- مسئول دانستن عاقله به موجب قاعده لایبطل، نه یک حکم امضایی تاریخی مصرف گذشته، بلکه حاصل تفکر عمیق اسلامی نسبت به ایجاد ساختار اجتماعی زائل کننده آثار ظلم در جامعه براساس نظریه بنیادین «امت محور بودن حکومت اسلامی» است. در این راستا، یکی از کارکردهای بیت‌المال، جبران خسارت مجنی علیه فارغ از تمام امور عرضی مانند جنسیت، دین، ملیت و ... در مواردی است که قصاص یا دیه به هر دلیلی متعذر می‌گردد.

۵- کاربرد اصلی این قاعده در جایی است که اصولاً ضمانی نمی‌تواند مطرح باشد؛ لیکن ضرورت عرفی — عقلی جبران خسارت از یک طرف و مسئولیت مطلق دولت در حفظ امنیت و رفاه از طرف دیگر، اقتضاء دارد خون مسلمان و چه بسا خون هیچ انسانی هرگز هدر نرود. عدم اشاره صریح یا ضمنی به این قاعده در قرآن کریم و عدم اجماع فقها بر مفاد این قاعده، مؤید عرفی بودن و تابع مقتضیات زمانی مکانی بودن تعمیم این قاعده است.

References

- Ahmari H & KARIMI E. (2017). "Effect of criminal's consent to pay difference of diyah (a critical review of Article 30 of Islamic Penal Code)". *Journal of Studies in Islamic Law & Jurisprudence*. 9(16). [in Persian]
- al-Şadr, MB. (2008). *Durūs fi 'Ilm al-Uşūl*. Beirut: Dār al- Şadr.
- al-Zarqā, A. (2018). *Sharḥ al-Fawā'id al-Fiqhīyyat*. Damascus: Dār al-'A'lam.
- Anşārī, M. (1998). *Farā'id al-Usūl*. Qum: Majma' al-Fikr al-Islāmī. [in Persian]
- Ardibīlī, A. (1982). *Majma' al-Fā'idat Wa al-Burhān Fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Nashr Islāmī. [in Persian]
- Azizolahi, H. (2021). "Qur'anic and Narrative Foundations of the Jurisprudential Principle of Respecting Muslim Blood". *Quranic Science Studies*. 3(4). [in Persian]
- Badini H & Shahi Damanjani A. (2013). "Ways of Indemnification of Losses Caused by Legal Actions of Authorities". *Jurisprudence the Essentials of the Islamic Law*. 46(1). [in Persian]
- Bahrami Ahmadi H & Aghaabasi R. (2016). "Studying the Basis for Civil Liability of Motorized Vehicles and Its Limits, with an Emphasis on Jurisprudence". *Journal of Comparative Law*. 2(2). [in Persian]
- Biyhaqī, A. (1991). *Ma'rifat al-Sunan wa al- Āthār*. Cairo: Dār al-Wafā. [in Persian]
- Bujnūrdī, SM. (2007). *Qawā'id Fiqhīyyat*. 3rd ed. Qum: Dalīl Mā. [in Persian]
- Fāḍil Lankarānī, M. (2001). *Qawā'id al-Fiqhīyyat*. Qum: 'A'immat Aṭhār. [in Persian]
- Feyz, Z. (2024). "Rethinking the Payment of Excess Diyya in Intentional Murder without the Killer's Consent". *Journal of Studies in Islamic Law & Jurisprudence*. 15(33). [in Persian]
- Ganjineh Istifa'at Judiciary Software. (2011). 2nd ed. Qum: Judicial Educational and Research Institute. [in Persian]
- Ghasemi N & Hajipour T. (2023). "The Conflict of Legal Permission of Crime against the Unprotected Outlaw (Mahdūr al-Dam) with the

- Teachings of Islamic Jurisprudence”. *Comparative Studies on the Schools of Jurisprudence and its Principles*. 6(2). [in Persian]
- Ghazzālī, M. (1997). *Wajīz fī Fiqh al-Imām al-Shāfi‘ī*. Beirut: Dār al-Arqām. [in Persian]
- Ghourchibaygi M & Maleki A. (2020). “The Impact of the Death of the Intentional Murderer in Constancy of Blood Money in the Criminal Law of Iran”. *Islamic Law & Jurisprudence Researches*. 59 (16). [in Persian]
- Ghourchibeigi M & Bahadori S. (2018). “The Evolutions of the Jurisprudential Foundations of the Guardian Council’s Precedent regarding the Avenger of Blood’s Rights and in cases of Paying the Extra Diya”. *Public Law Knowledge Quarterly*. 7(22). [in Persian]
- Golriz A. (2017). “Examination of Judicial and Lawful Principles of Non-Muslim’s Muilt Payment from Muslims’ Treasury”. *Islamic Law & Jurisprudence Researches*. 8(27). [in Persian]
- Haghparsat S, Kaviani K & Kahvand H. (2017). "Validity Reasoning of Legal Rules in the Permissible Area". *Private Law Research*. 6(21). [in Persian]
- Haji Deh-abadi, A. (2016). "Unity of Murderer and Plurality of Murder Victim; A Juridical-Legal Study". *Criminal law and Criminology Studies*. 3(1). [in Persian]
- Hajidehabadi, A. (2014). "Analysis of Abi Basir’s Hadith Concerning non-Annulment of Muslims’ Blood". *Religious Researches*. 9(4). [in Persian]
- Hajidehabadi, A. (2023). "A Critique of Regulations of Paying Blood-Money from Public Treasury in the Islamic Punishment Code 1392/2013". *Islamic Law*. 19(75). [in Persian]
- Ḥakīm M. (2018). *al- Uṣūl al- ‘Āmmat Lil-Fiqh al-Muqārin*. Tehran: al-Majma‘ al- ‘Ālamī Lil-Taqrīb Bayn al-Madhāhib al-Islāmīyyat. [in Persian]
- Ḥurr ‘Āmilī, M. (1988). *Wasā’il al-Shī‘at Ilā Tahṣīl Masā’il al-Sharī‘at*. Qum: Āl al-Bayt. [in Persian]
- Ibn Abī Jumhūr, M. (1982). *‘Awālī al-Layālī*. Qum: Siyyid al-Shuhadā.

- Ibn Idrīs, M. (1989). *al-Sarā'ir al-Hāwī li-Taḥrīr al-Fatāwā*. Qum: Nashr Islāmī. [in Persian]
- Ibn Kathīr Qurashi, A. (1999). *Tafsīr al-Qur'ā al-'Azīm*. Np:Dār al-Tayyibat. [in Persian]
- Ibn Manzūr, M. (1989). *Lisān al-'Arab*. 4th ed. Beirut: Dār al-Şādir. [in Persian]
- 'Irāqī, D. (1997). *Qā'idat Lā Ḍarar wa Lā Ḍirār*. Qum: Daftar Tabliḡhāt Islāmī. [in Persian]
- 'Irāqī, D. (1999). *Maqālāt al-Uṣūl*. ۳rd ed. Qum: Majma' al-Fikr al-Islāmī. [in Persian]
- Khoei, SA. (1989). *Muḥādirāt fī Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Anşārīyān. [in Persian]
- Khoei, SA. (2016). *Mabānī Takmilat al-Minhāj*. 2nd ed. Qum: Lutf ī. [in Persian]
- Khomeini, SR. (2012). *Tuḍīḡ al-Masā'il*. Tehran: Tanzīm Wa Nashr Āthār Imām Khomeini. [in Persian]
- Kulayni, M. (1986). *Furū' al-Kāfī*. 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyyat. [in Persian]
- Luṭfī, A. (2008). *Qawā'id Fiqh Madanī*. 6th ed. Tehran: Samt. [in Persian]
- Luṭfī, A. (2011). *Qawā'id Fiqh*. Tehran: Khursandī. [in Persian]
- Marshall C.D. (2020). *Restorative Justice*. In: *Babie P., Sarre R.* (eds) Religion Matters. Springer, Singapore. [in Persian]
- Marshall CD. (2020). *Restorative Justice*. Singapore". Retrieved from: https://books.google.com/books/about/Religion_Matters.html?id=RcLTDwAAQBAJ
- Mufīd, M. *al-Muqni'*. Qum: Shiykh Mufīd. [in Persian]
- Nā'inī, M. (2016). *Fawā'id al-Uṣūl*. Qum: Intishārāt Islāmī. [in Persian]
- Nawawī, Y. (Nd). *al-Majmū' Sharḡ al-Muhadhdhab*. Beirut: Dār al-Fikr. [in Persian]
- Niknami, R. (2018). "Eurozone Financial Crisis and Its Impact on European Welfare States". *State Studies*. 3(12). [in Persian]
- Rāzī, M. (1999). *Mafātīḡ al-Ghayb*. 2nd ed. Beirut: Dār Iḡyā' al-Turāth al-'Arabī. [in Persian]
- Ruḡhānī MŞ. (1991). *Fiqh al-Şādiq*. Qum: Dār al-Kitāb. [in Persian]
- Ruḡhānī, SM. (2013). *Istiftā'āt Qaḍā'īyyat*. Qum: Shurūq. [in Persian]

- Sadati SM, Sadeghi MH & Gholamian Zali S. (2019). "A Reflection on Extending the Implications and Examples of Hudud in the Islamic Penal Code of ۱۳۹۳". *Fiqh and Usul*. 51(3). [in Persian]
- Samiee Zafarghandi Z, Jafari Farani H & Tavajohi A. (2020). "Feasibility Study of Legal Substitution of the Right to Retaliation (Qisas) in Fiqh of Five Schools (Mazahebe Khamse) and its Legal Gaps". *Journal of Comparative Law*. 7(1). [in Persian]
- Sarikhani, A. (2014). "Transformation of Retaliation to Compensation in Case of Death of the Murderer or Lack of Access to His". *Journal of Legal Studies*. 6(4). [in Persian]
- Sarikhany A & Khaghani Esfahani M. (2012). "A Critique of the Restorative Criminal Justice in the Western Approach to Criminology, Concerning the Quran-Based Criminal law". *Linguistic Research in the Holy Quran*. 1(1). [in Persian]
- Shahīd Thānī, Z. (1992). *al-Rawḍat al-Bahīyyat Fī Sharḥ al-Lum'at al-Dimashqīyyat*. Qum: Dāwarī. [in Persian]
- Shahīd Thānī, Z. (2011). *Al-Rawḍat al-Bahīyyat Fī Sharḥ al-Lum'at al-Dimashqīyyat*. 1st ed. Qum: al-Fikr al-Islāmī. [in Persian]
- Ṭurayḥī, F. (1987). *Majma' al-Baḥrayn*. Tehran: al-Farhang al-Islāmī. 1996(1375).116. [In Arabic]
- Ṭūsī, M. (1980). *Tahdhīb al-Aḥkām Fī Sharḥ al-Muqni'at*. 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyyat. [in Persian]
- Ṭūsī, M. (1993). *al-Rasā'il al-'Ashr*. 2nd ed. Qum: Jimā'at Mudarrisīn Ḥuzat 'Ilmīyyat Qum. [in Persian]
- Ṭūsī, M. (2008). *al-Mabsūṭ Fī Fiqh al-Imāmīyyat*. 3rd ed. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyyat li-Iḥyā' al-Turāth al-Ja'farīyyat. [in Persian]
- Zuhaylī, M. (1999). *Al-Qawā'id al-Fiqhīyyat 'Alā Madhhab Ḥanafī wa al-Shāfi'ī*. Kuwait: Jannat al-Ta'lif, Ta'rīf wa Nashr. [in Persian]